

ارزیابی نیروهای ملی - مذهبی در بستر تحولات اجتماعی (۱)

گفت و گو با مهندس عزت‌الله سبحانی

سیدجمال‌الدین اسدآبادی است؛ حرکتی که در کل کشورهای اسلامی پیدا شد و از جمله در ایران. جوهر این حرکت عبارت بود از: ۱- بازگشت به منابع اصلی اسلامی؛ منابع اصلی، قرآن بود و بعدها افرادی، نهج‌انبیاغه و سیره ائمه اطهار در امور سیاسی را هم به آن اضافه کردند. حرکت سیدجمال یک حرکت جهانی - اسلامی بود با عنوان "اتحاد اسلام". در جریان مشروطه، بعد از این که مرحوم مدرس به همراه عده‌ای از آزادی خواهان مهاجرت کردند و به کرمانشاه رفتند و کابینه مهاجرت را تشکیل دادند - که مرحوم مدرس هم وزیر دادگستری شد - اینها با دولت‌های عثمانی و آلمان در مقابل انگلیس و روس همکاری‌هایی داشتند. طی دو سالی که این همکاری‌ها ادامه داشت، کابینه مهاجرت متوجه شد که نه آلمان‌ها و نه عثمانی‌ها، چندان دلشان برای ایران نسوخته و در قالب رقابت با روس و انگلیس، تنها برای منافع خود با ایران همکاری می‌کنند. به خصوص دولت عثمانی که تحت عنوان اتحاد اسلام همکاری می‌کرد، روی منافع خصوصی خود خیلی تأکید داشت. از جمله، عثمانی بر بخشی از آذربایجان ما نظر داشت و حتی قصد داشت تبریز هم جای نفوذ باز کند. مرحوم مدرس که عمیقاً ملی بود، تسلیم این زورگویی‌ها و باج‌خواهی‌ها نمی‌شد و منافع ملی برایش اصلیت پیدا کرد. به این دلیل من معتقدم که در واقع پایه‌گذار این نحله مرحوم مدرس است. مرحوم مدرس در داخل نوگرایی اسلامی نحله جدیدی باز کرد که منافع ملی را بر مسائل جهانی - که عثمانی آن موقع به عنوان خلافت اسلامی نمایندگی می‌کرد یا ادعای رهبری جهان اسلام را داشت - مقدم می‌دانست.

■ مسئله تقدم و تأخر بود یا کار درست این بود که جهانی فکر کند، ولی منطقه‌ای و محلی عمل کند؟

□ آنها هیچ وقت علیه منافع جهانی اسلام حرفی نزدند و کاری هم نکردند، ولی وقتی که موضوع جهانی اسلام با منافع ملی تضاد پیدا می‌کند، اینجا منافع ملی ایران را مقدم می‌دانستند. مدرس اسم هویت ملی - مذهبی را نیاورده است، ولی رفتار سیاسی‌اش بعد از بازگشت از مهاجرت، کاملاً یک رفتار ملی - مذهبی است، حتی بارها این را گفته است که "ایرانیت ما از اسلامیت ما جدا نیست".

مصدق هم همین حرف را زد، که "هویت ایرانی ما، اسلام و ایران است یا ایرانیت ما از اسلامیت ما جدا نیست". پایه‌گذار نحله ملی - مذهبی در واقع آنها بودند و طرفدارانی هم داشتند، ولی چون در دوره رضاشاه سرکوب شد،

■ همان طور که می‌دانید واژه ملی - مذهبی بعد از دوم خرداد به طیف متنوعی از نیروهای سیاسی - فرهنگی اطلاق می‌شود که دارای گرایش‌های فکری و عملی بعضاً متفاوت‌اند. تا چه اندازه این طیف‌بندی را واقعی می‌بینید و اساساً چه نقاط اشتراکی را که برای این جریان تعریف می‌کنید؟

□ به عنوان مقدمه عرض می‌کنم که قبلاً در مجله ایران فردا، شماره ۶۴ به این موضوع پرداخته‌ام. این طیف دنباله حرکت نوگرایی مرحوم





من معتقدم که در واقع پایه‌گذار این نحله مرحوم مدرس است. مرحوم مدرس در داخل نوگرایی اسلامی نحله جدیدی باز کرد که منافع ملی را بر مسائل جهانی - که عثمانی آن موقع به عنوان خلافت اسلامی نمایندگی می‌کرد یا ادعای رهبری جهان اسلام را داشت - مقدم می‌دانست

چندان جلوه‌ای نداشت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ این نحله ملی - مذهبی دو مرتبه به صحنه آمد، یک شاخه خالص سیاسی داشت که خود مصدق بود و مجلس سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و ... که نهضت ملی را پایه‌گذاری کردند و عده‌ای که جنبه مذهبی شان قوی تر بود، مثل مرحوم طالقانی که متعاقبش مرحوم بازرگان و مرحوم سحابی هم به آنها پیوستند. البته سال‌های ۲۶ - ۲۵ تظاهر سیاسی چندانی نداشتند. بیشتر در زمینه زدودن شبهه‌ای که مارکسیست‌ها و غربزده‌های راست مثل تیمورتاش و ... ایجاد کرده بودند و می‌گفتند "اصلاً دین منسوخ شده و با علم تطبیق نمی‌کند" کار فرهنگی می‌کردند.

از سال‌های ۲۷ به بعد، به تدریج سیاسی شدند، البته نه مهندس و پدر من (دکتر سحابی) ولی آقای طالقانی یک مقدار سیاسی شد. مهندس و پدر من در دوره مصدق، یعنی سال ۳۰ تا ۳۲ با سماجت از سیاست پرهیز داشتند. ما خودمان آن موقع دانشجو و عضو انجمن اسلامی دانشجویان بودیم. به همراه دوستان دیگر، هر چه تلاش کردیم تا مرحوم بازرگان و پدر را قانع کنیم تا یک حزب ملی - اسلامی تشکیل بدهند و آنها رهبران فکری‌اش باشند، زیر بار نرفتند. علاوه بر انجمن اسلامی دانشجویان، فدائیان اسلام هم یک نحله بودند که در همین چارچوب ملی - مذهبی می‌گنجیدند. عده‌ای هم با عنوان کانون تشیع فعالیت می‌کردند که البته بعدها انحرافی در آن پیش آمد. می‌خواهم این را بگویم که در جامعه، بودند افرادی که این گرایش را داشتند. حتی در عین علاقه و همکاری، به جنبه‌های غیردینی دولت مصدق اعتراض داشتند. مثلاً ما خودمان مصدقی بودیم، اما همیشه با جبهه ملی‌ها بر سر مسائل مذهبی درگیری داشتیم. مهندس بازرگان در همان سال ۳۱ جزوه‌ای نوشت به نام "بازی جوانان با سیاست". ما آن موقع دانشجو بودیم و با حرف‌های او موافق نبودیم. ولی به علت علاقه‌ای که به مهندس داشتیم، برای چاپ آن جزوه تلاش کردیم.

اما ۲۸ مرداد که اتفاق افتاد، ناگهان به تیپ‌های مذهبی روشنفکر مثل آقای بازرگان و پدر من و ... شوکی وارد شد که یک دفعه دیدند صحنه خالی است و ضمن این که دو مرتبه دیکتاتوری و استعمار برگشته، خارجی هم حاکم شده است. لذا به فکر پرکردن این خلأ افتادند و نهضت مقاومت را تشکیل دادند. البته پیشگامان این تشکل مرحوم زنجانی، مرحوم میرسیدعلی قمی، شاه حسینی و ... بودند، ولی به زودی دکتر سحابی و

مهندس بازرگان و رحیم عطایی و ... جذب و چهره‌های فعال و شاخصی شدند.

■ رحیم عطایی و همفکران ایشان هم هویت ملی و دینی داشتند؟

□ بیشتر ملی بودند. البته رحیم عطایی خودش مذهبی هم بود، ولی مذهبی ایدئولوژیک نبود و سیاستش از مذهبش در نمی‌آمد. به هر صورت ما در سال ۱۳۳۴ که در زندان زرهی بودیم، با مرحوم بازرگان ۶ - ۵ ماه با هم در یک اتاق بودیم. خیلی مهندس درددل داشت. از این که چرا در ایران کارهای جمعی پا نمی‌گیرد و از این که نهضت مقاومت در همان بهار تشکیلش، در همان ۳ - ۲ سال اول عمرش، دچار تجزیه شد، ناراحت بود. می‌گفت چرا در ایران همیشه جمع‌ها به طرف تفرقه می‌روند، هیچ وقت تفرقه‌ها به طرف جمع نمی‌روند. بعد به این فکر رسیده بود که قبل از این که ما اقدام سیاسی در سرلوحه کارمان قرار بگیرد، باید یک اقدام اجتماعی انجام دهیم، تا فرهنگ و روحیه جمعی در میان مردم توسعه پیدا کند. یعنی برای اهداف مشترک از تفاوت‌ها و اختلافات چشم‌پوشی کنند. این بود که نهضت تشکیل انجمن‌ها و ... از آن موقع راه افتاد. طرح تشکیل "متع" (مکتب تربیتی - اجتماعی - عملی) در زندان ریخته شد. پس از آزادی از زندان، این طرح فعال شد و مهندس بازرگان عنصر اصلی آن به شمار می‌رفت.

این نحله که بعد از ۲۸ مرداد یک درخشش سیاسی پیدا کرد به زودی به یک حرکت اجتماعی، یعنی نهضت انجمن‌سازی تبدیل شد.

انجمن اسلامی مهندسين، انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی بانوان، معلمین و گسترش انجمن‌های اسلامی دانشجویان در شهرهای مختلف. در سال‌های ۳۹ و ۴۰ باز همین جریان پیشگام تشکیل جبهه ملی شد. مهندس بازرگان برحسب علاقه خودش و برحسب توصیه‌ها و فشارهایی که نهضت مقاومت و مرحوم رحیم عطایی و ... می‌آوردند (اینها را شاید هیچ‌جا ننوخته‌اند)، آقای صالح و آقای دکتر صدیقی و مرحوم سیدباقر خان کاظمی را به منزلش دعوت کرد و در آنجا پیشنهاد کرد حالا که شرایط جهانی و بین‌المللی، قدری تثبیت شده و آمریکایی‌ها هم به شاه فشار می‌آورند تا فضای سیاسی را باز کند، جبهه ملی را مجدداً راه بیندازند. با این تلاش بود که جبهه ملی دوم شکل گرفت. البته بعداً متأسفانه عطایی، طالقانی و سحابی چندان جایگاهی در شورای مرکزی جبهه ملی نداشتند. مرحوم مطهری و دیگران از این که جبهه ملی تشکیل شده و این افراد

مذهبی را در آنجا راه ندادند، خیلی ناراحت بودند. مهندس بازرگان در واقع آنجا تنها بود. اعضای کانون نشر حقایق اسلامی مشهد، مثل مرحوم ذبیح‌الله آسایش به مهندس بازرگان و دکتر سحابی فشار می‌آوردند که بچه‌های مذهبی که علائق ملی هم دارند، اگر زمانی غریب و کم بودند، حالا زیاد شده‌اند و در سراسر کشور حضور دارند و تبدیل به نیروی قابل‌شده‌اند. شما باید یک حزب تشکیل بدهید. مشوق مهندس و پدر من و ...

برای تشکیل حزب، همین نیرویی بود که ابتدا در جامعه تشکیل شد. یعنی قبل از تبلور تشکیلاتی نهضت آزادی، عینیت اجتماعی‌اش به وجود آمده بود. مسجدهدایت هم، پایگاه تعلیماتی و ارتباطی و قرآنی و اسلامی این نیرو بود. همین بچه‌هایی که بعدها "مجاهدین" شدند، همه پرورده این حرکت بودند. به هر صورت فشار آنها به مهندس بازرگان و دیگران موجب شد که در اواخر سال ۳۹ جلساتی داشتند - تا فروردین سال ۴۰ - و در نهایت اردیبهشت ۴۰ تشکیل نهضت آزادی را اینها گردن مهندس و همفکرانش گذاشتند و مهندس هم انصافاً با شور کار را شروع کرد. بازرگان، طالقانی و سحابی، سه چهره مذهبی هیئت مؤسس نهضت آزادی بودند. بعد هم مرا دعوت کردند و من هم جزو شورای مرکزی نهضت آزادی شدم. سه ماه تجربه عملی نهضت آزادی نشان داد که نیروهای مذهبی نهضت آزادی پرکارتر و فعال‌تر بودند.

می‌خواهم این را بگویم که این طیف هم در

نهضت مقاومت، هم در جبهه ملی دوم، هم در نهضت آزادی، بروز و حضور داشت، این یک واقعیت بود و روز به روز هم بیشتر می‌شد. چون دانشجویان مرتباً زیاد می‌شدند (انجمن‌های اسلامی) دانشگاه‌های شهرستان‌ها هم بودند. بیشتر از ناحیه دانشجویی زیاد می‌شد. بنابراین وقتی ما از زندان آزاد شدیم در اولین انتخابات هیئت‌اجرائی نهضت آزادی، تمام مذهبی‌ها انتخاب شدند. یعنی ملی - مذهبی‌ها در درون جبهه ملی و درون نهضت آزادی غلبه پیدا کردند. شورای نهضت هم با اینها موافق بود، تعداد اندکی مخالف بودند.

این جریان به تدریج رشد اجتماعی می‌کرد. در بهمن ۴۱ و خرداد ۴۲ که بسیاری از فعالین سیاسی - مذهبی دستگیر شده بودند، اعضای جبهه ملی را آزاد کردند و اعضای نهضت آزادی را محاکمه کردند. جریان محاکمه نهضت آزادی در حدود هشت ماه طول کشید. اینجا اوج درخشش ملی - مذهبی بود. آن موقع نهضت روحانیت هم راه افتاده بود. نهضت روحانیت به جریان مذهبی نهضت آزادی بسیار اظهار علاقه می‌کرد.

مرحوم مطهری هم در بیرون بسیار فعال بود. به ملاقات ما می‌آمد و با

او صحبت می‌کردیم. خلاصه خیلی‌ها به کار افتاده بودند. مرتب در جلسات محاکمه شرکت می‌کردند. از آن موقع، درخشش ملی - مذهبی آن چنان شد که درخشش گروه‌های دیگر را تحت الشعاع قرار می‌داد. جریان محاکمات، ملی - مذهبی را در داخل کشور تثبیت کرد. از تاریخ محاکمات تا زمان انقلاب، در واقع نمایندگی نیروهای ملی، حتی جبهه ملی و مذهبی‌های ملی با نهضت آزادی بود. محاکمات، تشکیلات نهضت آزادی را تعطیل

کرد، ولی بازرگان و طالقانی و سحابی چهره‌های شاخص بودند. دانشجویهای شهرستان‌ها - حتی غیر مذهبی‌هایشان که ملی‌ها بودند - مدام به اینها مراجعه می‌کردند. در واقع، در فاصله سال ۴۲ و اوایل ۴۳ تا سال ۵۷، باز این چهره‌های نهضت آزادی بودند که جنبش ملی و جنبش ملی - مذهبی، هر دو را رهبری می‌کردند. جریان‌ات سال ۵۶ و ۵۷ که ادعای تازه‌ای پیدا شد. آن موقع مجدداً جبهه ملی توسط مرحوم سنجابی و دیگران فعال شدند، منتها در مخالفت و مبارزه با مهندس بازرگان و پدرم و ... جبهه ملی آن موقع بر غیر مذهبی بودن حرکت ملی اصرار داشتند و حال این که این طرف یعنی بازرگان و همفکرانش بر مذهبی - ملی بودن حرکت مردم اصرار داشتند و به این جهت به روحانیت خیلی نزدیک شده بودند.

■ مرحوم حنیف نژاد هم روی همان خطی که از مدرس و مصدق شروع می‌شد و به طالقانی ختم می‌شد تأکید می‌کرد؟

□ بله، من خودم با حنیف نژاد رابطه

داشتم. در سال‌های ۴۷ - ۴۶ تا ۵۰ که من آنها را می‌دیدم، آنها اصلاً خودشان را محصول این حرکت نوگرایی سیدجمال و مدرس و ... می‌دانستند. منتها نقدهایی به نهضت مشروطیت و نهضت ملی داشتند؛ به یک نقاط ضعفی رسیده بودند. این کارشان موجب شد که به یک قشر جدیدی تبدیل شدند و پیش‌تاز یک نحله جدید شدند، و الا خودشان را فرزندان این حرکت می‌دانستند. می‌خواهم بگویم که ملی - مذهبی واقعیت خارجی و اجتماعی دارد و شکر خدا توسعه هم پیدا کرده است. شما گسترش کمی و کیفی دانشجویان مذهبی را تا دهه اول بعد از انقلاب ملاحظه کنید، هر چند که متأسفانه در حال حاضر این روند رو به افول است.

من برای این، توضیح مفصلی دادم تا برای شما کاملاً روشن و ثابت شود که ملی - مذهبی یک اختراع جدید نیست و از زمان مدرس پایه‌گذاری شده است. اسمش نبود، ولی واقعیتش بود. من خاطرم هست در سال‌های ۷۳ - ۷۲ در اروپا، این جریان‌ات مخالف جمهوری اسلامی، که یکی از اینها شاخه اکثریت فدائیان بودند. خودشان مطرح کردند که ما نباید با اسلام و اصل نظام جمهوری اسلامی مبارزه کنیم، ما باید واقعیتش را بپذیریم. حالا اگر

**یک جامعه در حرکتی که
می‌خواهد به طرف ترقی،
رشد، توسعه و اقتدار و
امروزی شدن داشته باشد،
باید اصولی را رعایت کند.
این اصول یعنی اموری که
تابع آزمون و خطا نیست،
مقدس اعتباری است، چون
مقدس مطلق فقط ذات
پروردگار است. مقدسات
اعتباری یعنی چیزهایی که
در یک دوره معین تابع
آزمون و خطا نیست، مثلاً
استقلال**

قبول ندارند. روند جدایی‌ها، هواداران شریعتی و جنبش مسلمانان مبارز هم قبول ندارند. حتی ما جهانی شدن مسلمین را هم فرع بر منافع ملی می‌دانیم. یعنی اگر دخالت ما در فلسطین یا در بوسنی به این منجر شود که به تمامیت ارضی ایران لطمه بخورد، آمریکا بخواهد اشغال کند یا ترک‌های آذربایجان قیام کنند و بگویند ما می‌خواهیم جدا شویم، معتقدیم که در حمایت از فلسطین یا هر جای دیگر باید کوتاه بیاییم. ما می‌گوییم در عین این که ملت فلسطین خیلی حق دارد و ما هم در مقابلش وظیفه‌ای داریم، وظیفه‌مان را آرام‌تر انجام می‌دهیم، ولی پرچمدارش نمی‌شویم، تا

ایراد و اعتراضی به آن داریم، اینها را به‌عنوان یک اپوزیسیون مطرح کنیم. استدلالشان این بود که می‌گفتند ما چرا اسلام را ضد خودمان کردیم؟ در حالی که همین اسلام است که امروز در مقابل این حکومت هم ایستاده است و اشاره می‌کرد به این جریانات مذهبی که فعلاً در داخل کشور ایران هستند. ولی با جنبه‌های انحصارطلبی و استبدادطلبی‌های خشونت‌آمیز مبارزه می‌کنند منظور وی امثال نیروهای ملی-مذهبی بود. می‌گفت این واقعیت امروز هم در جامعه هست و جایگاه دارد، حتی نابود نشده است بلکه حضور فعال هم دارد. به هر صورت این حضور فعال ملی-مذهبی بعد از انقلاب سال ۵۷ به نظر من گسترش پیدا کرد و در سال‌های اخیر به دلیل رفتار حاکمیت که مردم در ظاهر یک نوع بازگشت از مذهب را آغاز کرده‌اند (به خصوص نسل جوان)، می‌شود گفت ملی-مذهبی یک مقدار سرعت رشدش کند شده است یا رشدش متوقف شده است. با این همه، در سال ۷۶ بود که ما عنوان ملی-مذهبی را مطرح کردیم، وگرنه واقعیتش وجود داشت.

■ معمولاً در مقاطعی که فشارهای سیاسی به نیروهای فعال یک جامعه افزایش می‌یابد یک نوع وحدت تقابلی در میان این نیروها شکل می‌گیرد که به محض کم شدن فشارها رنگ می‌بازد. آیا به نظر شما وحدت نظر طیف‌های ملی-مذهبی بعد از خرداد از سنخ یک وحدت تقابلی است یا این که برای آن وجه اثباتی نیز قائل هستید؟

□ در خیلی چیزها با هم اشتراک نظر داریم. اشتراکمان در همان شخصیتی‌هایی است که سببل حرکت ما هستند: مدرس، مصدق، طالقانی، بازرگان و شریعتی. اصلاً به همین دلیل ائتلاف ملی-مذهبی را در انتخابات سال ۷۸ تشکیل دادیم. البته اختلاف نظرهایی هم داریم. فرضاً با برخی تفاوت‌های فکری در زمینه‌های اقتصادی داریم. مثلاً بنده به واقعیت بورژوازی ملی یا ضرورت تاریخی‌اش اعتقاد دارم، ولی آنها ندارند. یا با طیف دیگری اختلاف نظرهایی بر سر اعتقادات سوسیالیستی داریم.

■ شما هم که سوسیالیسم را رد نمی‌کردید؟

□ ما خودمان را سوسیال-دموکرات می‌دانیم؛ من اعتقاد ملی دارم، نه نگاه طبقاتی. بنابراین ویژگی ملی-مذهبی‌ها به لحاظ نظری تقدم منافع ملی بر جهان-وطنی است؛ جهان-وطنی که اتحاد اسلام سیدجمال تبلیغ می‌کرد یا انترناسیونالیزم کارگری.

■ بنابراین یک اختلافتان هم مخالفت با روند

جهانی شدن است؟

□ بله!

■ وقتی جهان-وطنی اسلامی را قبول

نداشته باشید، جهانی شدن به رهبری

آمریکا را هم مطمئناً قبول ندارید؟

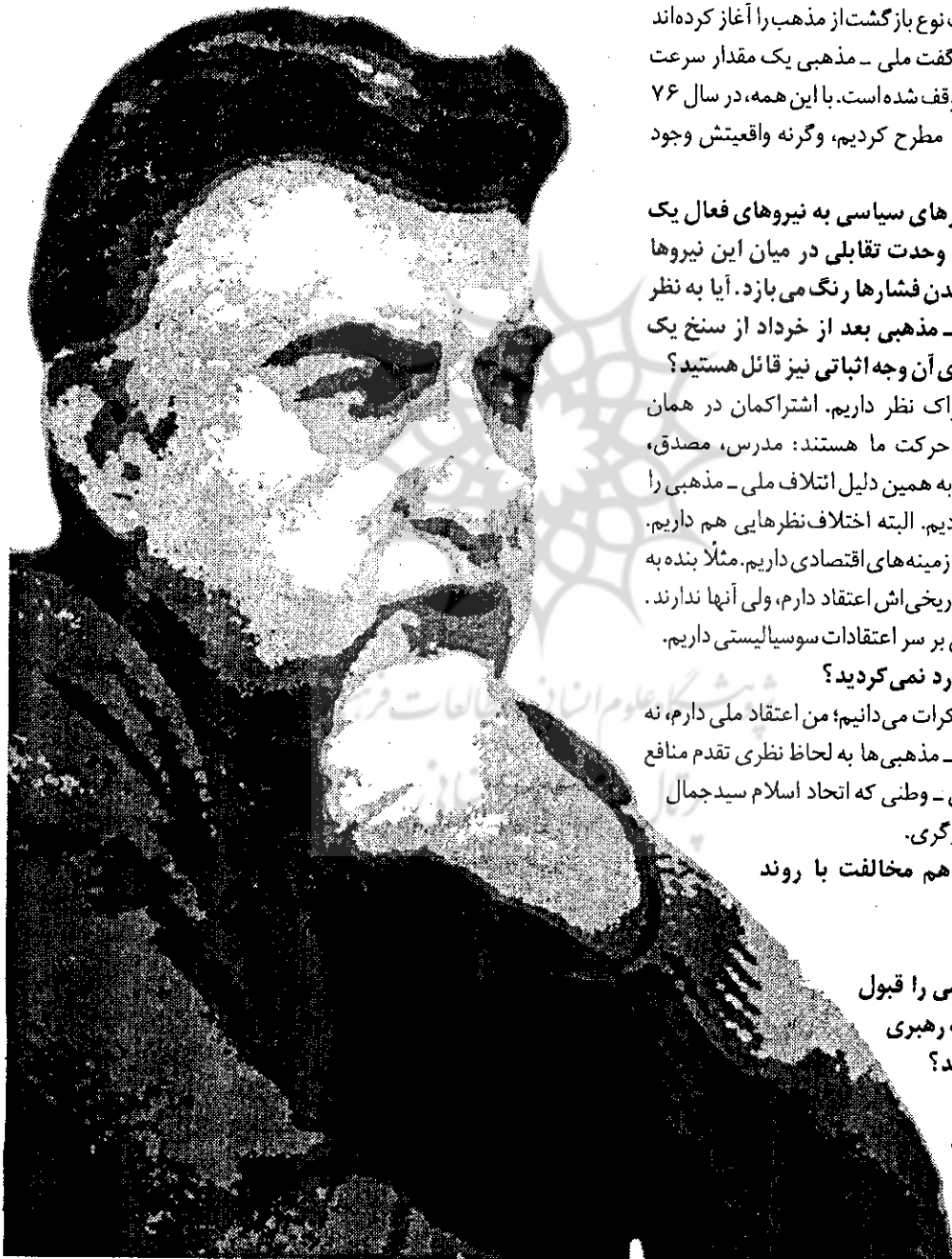
□ صد در صد.

■ خوب یک عده از ملی-

مذهبی‌ها قبول دارند؟

□ یک طیف شاید، ولی

طیف‌های دیگر ملی-مذهبی



بپذیرند و غیر آن را رد نمایند. نفس دین و احکام آن برای ایشان اصالت داشت.

■ آیا کتاب "خلقت انسان" دکتر سبحانی، در واقع تکامل را با متون قرآن تعالی نداد؟

□ بله، ولی نه این که حرف آقای داروین محور و اصل فرض شود، بعد با قرآن تطبیق داده شود! بلکه آمده دلایل توجیهی تکامل را از قرآن استخراج کرده است. علاوه بر این، نظریه تکامل داروین را هم به عنوان آخرین نظر نپذیرفته است، بلکه گفته این یک نظریه علمی است و تغییر می کند. منظورم این است که اینها به هیچ وجه سیانتیست نبودند. سیانتیسم علم را اصل می گیرد. هر جای مذهب را که با علم می خواند می پذیرد و آنچه را نمی خواند، رد می کند، مثل سرسید احمدخان مؤسس دانشگاه الیگر هند. آنها تا حدودی سیانتیست بودند، ولی بازرگان نبود، خودش هم می گفت من سیانتیست نیستم. حتی مهندس بازرگان در مورد علم یک مقدار وسواس هم داشت. هر نظریه علمی را قبول نمی کرد. به هر صورت این نحله آن که آقای دکتر سروش گفت، نیست. آن فکر که به دنبال کسب مؤیدات مذهبی، اسلامی برای وفای به مدرنیته است و بدین ترتیب مدرنیته را بومی می کند، به هیچ وجه این نحله نمرده است. نه فقط نمرده، بلکه تشدید هم شده و این حرکتی است که نه تنها در ایران، بلکه در دنیا گسترش یافته و بشر دارد به طرف مذهب برمی گردد.

بنابراین آن نحله نوگرایی دینی که مبدأ و منشأ فرهنگی ملی - مذهبی هاست، با روشنفکری مذهبی دکتر سروش تفاوت هایی دارد. این دنبال عقل آزاد است، آن دنبال عقل آزاد نیست، بلکه عقل را مستند به وحی می داند.

بنابراین وحدت ملی - مذهبی ها عمدتاً معطوف به نقاط شتراک و وحدتشان است، نه این که تقابلی باشد. این وجه اثباتی قضیه است، ولی این را هم نفی نمی کنم که فشارهایی هم که از ناحیه راست افراطی بر این طیفها وارد شده، خود عاملی است در جهت وحدت بیشتر اینها با یکدیگر.

■ این فشارها تأثیر هم دارد؟

□ در حرکت سیاسی اش ممکن است داشته باشد، ولی در تفاهمات فرهنگی و عقیدتی آنها تأثیر ندارد. تفاهمات فرهنگی - عقیدتی این نیروها بیش از چهل سال است که دوام دارد.

■ با توجه به این که در مقطع اخیر که از سال ۷۶ آغاز شده، حرکت مردم را پایه تحولات می دانید، تأثیر پذیری متقابل طیف های ملی - مذهبی را از این موج چگونه ارزیابی می کنید؟

□ حرف من این است که ملی - مذهبی پیشینه ای دیرینه دارد. طبق توضیحاتی که در سؤال اول دادم، اصلاً ملی - مذهبی با مدرس شروع شد. مصدق هم یک رهرو ملی - مذهبی بوده است، اولاً گرچه شخصیت مذهبی نبود، ولی بی مذهب هم نبود، ثانیاً تصریح دارد که اسلامیت ما از ایرانیت ما جدا نیست. آن موقع در مقابل تیمور تاش و... از انقلاب تا سال ۷۶ هم باز این طیف حضور داشت. از ۷۶ به این طرف است که روشنفکری مذهبی مطرح شده است. بنده در سال های ۷۴ - ۷۲ با دکتر سروش میزگردی داشتیم که آقای یوسفی اشکوری و آقای علوی تبار هم بودند. در آنجا بین

ضریبات ملی به ما نخورد. این ویژگی سیاسی این جریان است. ویژگی فکری شان هم "بازگشت به منابع اصیل اسلامی" است. این است که ما بیشتر به قرآن و نهج البلاغه و سیره ائمه اتکا داریم و استناد می کنیم تا به فقه یا اصول فقه. ما ملی - مذهبی ها با جریان روشنفکری مذهبی که با حرکت دکتر سروش مطرح شد، تفاوت داریم.

■ جریان دکتر سروش یک نحله فرهنگی است؟

□ بله، یک نحله فرهنگی است، ولی آن نحله فرهنگی محور تشکیل جبهه دوم خرداد شد. یعنی الآن بخش اعظم جریان دوم خرداد، پیروان فلسفی دکتر سروش هستند.

■ آیا شخص خانمی را هم جزو این جریان می دانید؟

□ خانمی خودش این طور نیست، ولی همین بخش جامعه و توس و نشاط و کیان و... شاگرد مکتب دکتر سروش اند و خودشان هم انکار نمی کنند. ولی این نحله روشنفکری دینی تفاوتی با نوگرایی دینی دارد، که من این را برای خود آنها هم نوشته ام. این تفاوت این است که در جریان ختم مهندس بازرگان در حسینیه ارشاد، آقای دکتر سروش به این مضمون گفت که مرگ بازرگان، مرگ آن نحله ای بود که می خواست دموکراسی یا مفاهیم مدرن و مدرنیته را از درون اسلام و قرآن در بیاورد.

■ یعنی با مرگ بازرگان، پنجاه سال تجربه و آثارش هم دفن شده است؟

□ ایشان این را به صراحت گفت. در حالی که ما اعتقاد داریم نه فقط دفن نشده و نمرده، بلکه با اصرار هم روی این ایستاده ایم. ما حرکت نوگرایی را، حرکتی می دانیم که به دنبال توجیهات یا زمینه های اسلامی مفاهیم مدرنیته است. برابری انسان ها در برابر قانون، آزادی و استقلال فرد، عدالت اجتماعی و... ما این مفاهیم را از دین درمی آوریم، می رویم سراغ منابع، با منابع اسلامی آنها را اثبات می کنیم و تا اسلام آنها را تأیید نکند ما آنها را تبلیغ نمی کنیم. اصرار هم داریم. ما این را بخشی از حرکتی می دانیم که اصطلاحاً در اقتصاد سیاسی می گویند بومی کردن تکنولوژی. ما می گوئیم بومی کردن افکار، اندیشه ها، ارزش ها، یعنی ارزش هایی را که مدرنیته یا حرکت حقوق بشر انقلاب کپیتر فرانسه در جهان مطرح کرده، ما پایه های آن را در قرآن و سنت مذهبی خودمان پیدا می کنیم. در واقع با آن منابع آنها را توجیه می کنیم. به موجب اصل فقهی "ما حکم به النقل حکم به الشرع" مفاهیم مدرن که محصول عقلانیت و اندیشه بشری است، قاعدتاً باید با موازین شرعی ما، انطباق داشته یا معارضت نداشته باشد.

■ با سیانتیسم چه فرقی دارد که تأیید به دستاوردهای علمی را از قرآن پیدا کنیم؟

□ این، به هیچ وجه سیانتیسم نیست. در دانشگاه امام صادق کسی رساله ای نوشته بود و من استاد مشاورش بودم. من در دفاع از آن رساله در حضور آقای عمید زنجانی صحبت کردم و ایشان این را تأیید کرد. حرف آنجا این بود که بازرگان، طالقانی و سبحانی، سیانتیست بوده اند. من دفاع کردم، گفتم اینها هرگز سیانتیست نبودند، به دلیل تأکیداتی که خودشان به من داشتند. من به مهندس بازرگان و دکتر سبحانی نزدیک بودم و مطمئنم که هرگز چنین اعتقادی نداشتند که هر حکم دینی را که علم تأیید کند

بود. می گفتند فلان شخص آدم "بایرنسیبی" است. یعنی اصولی دارد که در شرایطی که به ضررش باشد یا به نفعش، برایش نان داشته باشد یا نانمش را آجر کند، او حرفش را می زند یا روی خطش ایستاده. حالا یک جامعه هم در حرکتی که می خواهد به طرف ترقی، رشد، توسعه و اقتدار و امروزی شدن داشته باشد، باید اصولی را رعایت کند. این اصول یعنی اموری که تابع آزمون و خطا نیست، مقدس اعتباری است، چون مقدس مطلق فقط ذات پروردگار است. مقدسات اعتباری یعنی چیزهایی که در یک دوره معین تابع آزمون و خطا نیست، مثلاً استقلال. می گفتم نه این که ما استقلال را بدون آزمون و تجربه پذیرفته ایم، نه! ولی در گذشته های تاریخ در دنیا و ایران تجربه شده؛ وقتی استقلال می رود، دیگر ملیت هم می رود، خیلی چیزهای دیگر هم می رود و به زودی هم قابل تجدید نیست. لذا ما استقلال را نمی توانیم تابع آزمون و خطا کنیم. به صورت یک اصل تغییرناپذیر یا اصطلاحاً مقدس اعتباری به آن نگاه می کنیم. این یکی نیست، ده ها مورد هست که محصول تجربه های صدساله مشروطیت تا حالای ماست که اگر ما آنها را رعایت کنیم، نهضت ما تکان می خورد. اما اگر رعایت نکنیم، مثل حالا، همین طور دور خودمان می گردیم. آنچه محصول تجربه گذشته است، دیگر جای آزمون ندارد. مثل استقلال، یا عدالت، مثل تقدم منافع ملی.

من این حرف هایی را که راجع به دکترسروش گفتم، چون به خود ایشان گفتم، اینجا به خودم اجازه می دهم که مطرح کنم. وگرنه دکترسروش شخصیت مهمی است که نقش داشته و خدمت کرده است. من واقعاً این را از

ما و آقای دکترسروش اختلاف نظری پیدا شد. آقای سروش به شدت ایدئولوژی را نفی می کرد. من پاسخ می دادم که شما دارید ایدئولوژی معینی را نفی می کنید. آن هم به دلیل سوء تفاهمی است که در ایران از سال های ۲۰ به این طرف پیدا شده. گو این که به دلیل درخشش و قدرت ایدئولوژی مارکسیستی حزب توده و غلبه اش در فضاهای روشنفکری ایران، نیروهای مذهبی علاقه مند و اصلاح طلب و مترقی دنبال یک ایدئولوژی بودند و می گفتند حرکت سیاسی بدون ایدئولوژی نمی شود، آن موقع یک ضرورت بود. مرحوم مهندس بازرگان بعد از ۲۸ مرداد، پایه این حرکت ایدئولوژیک را نوشت انتقادش هم به جبهه ملی هایی که از نهضت مقاومت جدا شدند این بود که می گفت اینها ایدئولوژی ندارند. منتها به نظر من در ایران...، الگوی ایدئولوژی حتی در بین مذهبی ها، سیاسی و غیرسیاسی، الگوی مارکسیسم بود. یعنی فکر می کردند همان طور که مارکسیسم فصولی دارد، ایدئولوژی هم باید همان فصول را داشته باشد و به همان مسائل پرداخته باشد، اما وجه خدا و آخرت و... واردش می شود، ولی بیشتر صورت ایدئولوژی را صورت مارکسیستی می دیدند، نه محتوایش را. محتوایش را هم در این سال های اخیر، حرکت مجاهدین و طیف های رادیکال دیگر مثل دانشجویان، محتوای تضاد طبقاتی و تفسیر طبقاتی تاریخ را پذیرفته بودند.

در حالی که نارسایی و شکست این الگو بعدها هم در دنیا و هم در ایران بروز کرد. حرف من این بود که آقای دکترسروش می تواند بگوید امروزه این الگوی ایدئولوژیک جایگاهی ندارد وگرنه از قدیم الایام در میان مردم مطرح



ته دل می‌گویم. سطح بحث‌های سیاسی و مذهبی و فرهنگی را دکترسروش رشد داد. این هنر دکترسروش بود و ما از این جهت به او مدیونیم. اما دکترسروش هم مثل همه آدم‌های متفکر، نقاط قوت و ضعفی دارد. در حرکت دوم خرداد، انصافاً من دو چیز را قبول دارم که در واقع امکان اعلام و توسعه و ترویج افکار ملی-مذهبی را بیشتر کرد. همین مطبوعات دوم خردادی که بستری شد ما حرف‌هایمان را بزنیم. من این را در جریان ائتلاف ملی-مذهبی هم گفتم. گفتم. گفتم. گفتم. همین حرکت دوم خرداد اگر نباشد، اگر مطبوعات دوم خردادی نباشند، شما حرف‌هایتان کجا پخش می‌شود؟ جزوه‌های زیراکسی چاپ می‌کنید با ۵۰۰ تیراژ. کجا این امکان را داشتید؟ پس دوم خرداد برای شما چنین بستر عملی را ایجاد کرد.

■ شما در نامه‌ای که به آقای خاتمی نوشتید، گفتید که دوم خرداد را هیچ کدام از گروه‌ها و سازمان‌ها پیش‌بینی نکرده بودند؟

□ بله! پیشی گرفتن کلمه الهی بود، و گرنه تمام کوشش‌ها و ... برای این که جناح رقیب پیروز شوند، حاضر بود. اصلاً کسی باور نمی‌کرد که مردم این‌گونه در صحنه بیایند. این همه قرآن می‌گوید "سبروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین" (نحل: ۳۶) یعنی از تجارب گذشتگان برای امروز خود اصول درآورید. اصول هم یعنی مقدسات اعتباری؟

■ منظورتان اصول استراتژیک است؟

□ بله. مامی‌گوییم جامعه یک سری مقدسات اعتباری دارد. یعنی اصولی دارد که به آن اصول پای بند است. این نمی‌تواند تابع آزمون و خطا باشد. اختلاف ما با آقای دکترسروش سر این بود.

■ برخی از شخصیت‌های مربوط به جریان ملی-مذهبی ادعا دارند که پاره‌ای از شعارهای دوم خرداد مانند آزادی مطبوعات، اقبال از آرای مردم و شعارهای دموکراتیک پیش از سال ۷۶ توسط این جریان مطرح شده است. مواضع کسانی مانند خود شما در سرمقاله‌های ایران فردا در طول سال‌های ۷۶-۷۱ ظاهراً این مدعا را تأیید می‌کند. آیا حرکت دوم خرداد همان چیزی بود که در این گونه تحلیل‌های سیاسی و موضع‌گیری‌ها مطرح می‌شد، یا این که ابعاد پیش‌بینی نشده آن را غالب می‌بینید؟

□ این که گفتند ملی-مذهبی، قبل از پیدایش دوم خرداد این مفاهیم دموکراتیک را مطرح کرده، واقعیت دارد. بنده خاطر هست که نه فقط

ایران فردا که از سال ۷۱ منتشر شده، قبل از ایران فردا هم حتی در سال ۶۴ یا ۶۵ بود، کیهان آن زمان که اداره‌کنندگانش افراد دیگری بودند، مطالبی راجع به آزادی بیان و مطرح کردند. ما این مواضع را از همان اول انقلاب و سال‌های بعد از ۶۳ که از مجلس درآمدیم، تاکنون باز همین مواضع را داشتیم، تغییری در مواضعمان نبود. لذا دوم خرداد از جهت دموکراتیک بودن، بیانگر همان حرف‌هایی بود که ما از قدیم می‌زدیم. منتها به نظر بنده، دوم خرداد، بعدها روی برخی شعارهایی که ابتدا در انتخابات، آقای خاتمی مطرح کرد، نایستاد. مثلاً در انتخابات برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی آقای خاتمی با ما خیلی هماهنگی داشت. مثل توسعه متوازن، نگاه به درون، ایران برای همه ایرانیان، مرض مزمن اعتیاد به درآمد نفت و ... اینها را من خیلی موافق با افکار خودم می‌دیدم. ولیکن بعدها در طول چهارسال دولت آقای خاتمی، روی برخی از این شعارها ایستادگی نشد. در همان نامه‌ای هم که در تیر ۱۳۷۶ برای ایشان نوشته بودم، اینها را تذکر دادم.

■ ساماندهی سرمایه‌داری ملی؟

□ خیلی چیزها گفته بودم. یکی از موارد، ساماندهی سرمایه‌داری ملی بود. در مورد اصلاح نظام اداری - مالی دولت هم بود. چون دولت به هر صورت از حالا تا پنجاه سال دیگر هم هنوز لوکوموتیو توسعه در ایران است، چون بزرگ‌ترین منبع و اصلی‌ترین منبع درآمد ارزی کشور، نفت است، آن هم در اختیار دولت است. پس اگر این دولت درآمد را درست خرج کند، توسعه ایران به خوبی تحقق پیدا می‌کند، اگر هم بد خرج کند، فساد در آن باشد، ریخت و پاش کند، ولخرجی کند، منابع تلف می‌شود.

اگر هم بخش خصوصی رشد کند، زیر چتر حمایت دولت رشد می‌کند، اگر دولت حمایت نکند، بخش خصوصی می‌میرد. اصلاً نمی‌تواند نفس بکشد. چنانچه همین الآن این‌گونه است. بخش خصوصی صنعتی تولیدی دارد می‌میرد.

منظورم این است که در آن دوره مقداری کم اعتنایی شد. یعنی رنگ و بوی توسعه سیاسی بسیار پررنگ‌تر از رنگ و بوی توسعه اقتصادی بود. اختلاف ما این بود که مسائل اجتماعی جامعه بشری یک بُعدی نیست که فقط امر سیاسی‌اش مهم باشد. در علم مدیریت، در علوم سیستم و تئوری سیستم‌ها، می‌گویند فرد در سیستم‌های انسانی، با سیستم از چهار کانال ارتباط دارد که اگر از این چهار کانال فرد با سیستم هماهنگی داشته باشد، این هماهنگی موجب می‌شود فرد در سیستم حل بشود یا وحدت پیدا کند.

در انتخابات،

برنامه‌های اقتصادی -

اجتماعی آقای خاتمی با ما

خیلی هماهنگی داشت. مثل

توسعه متوازن، نگاه به

درون، ایران برای همه

ایرانیان، مرض مزمن اعتیاد

به درآمد نفت و ... اینها را

من خیلی موافق با افکار

خودم می‌دیدم.

ولیکن بعدها در طول

چهارسال دولت آقای

خاتمی، روی برخی از این

شعارها ایستادگی نشد. در

همان نامه‌ای هم که در تیر

۱۳۷۶ برای ایشان نوشته

بودم، اینها را تذکر دادم

استاد قرچه‌داغی کتابی داشت که من در سال‌های زندان می‌خواندم. می‌گوید ارتباط فرد با سیستم یکی کانال سیاسی است، حتی در شرکت‌های اقتصادی هم کانال سیاسی یعنی این که فرد تا چه حدی در تصمیم‌گیری شرکت دارد. یکی ارتباط اقتصادی است، که در این سیستم، معاش فرد چقدر تأمین است، چقدر نگرانی دارد، چقدر ندارد. سوم که این را تا به حال

کمتر کسی گفته است، ارزشی است. اگر فرد درون سیستم خودش برای خودش ارزش‌هایی داشته باشد. ولی سیستم ارزش‌ها و مقدمات دیگری داشته باشد، مثل وضعیتی که امروز در کشور ما اتفاق افتاده است. مثلاً رهبری یا مدیریت کشور با روحانیت است و ارزش‌هایی که برای روحانیت مهم است آنها را مقدس می‌دانند، اما جامعه و مردم به چیزهای دیگری می‌اندیشند. خوب اینجا اختلاف و تفاوت و یا گاه تضایر بین ارزش‌های فرد و سیستم هست. وقتی این تضایر پیدا می‌شود، هیچ‌گاه فرد با سیستم وحدت و یگانگی پیدا نمی‌کند، ولو این که از نظر سیاسی مشارکت داشته باشد یا از لحاظ اقتصادی تأمین باشد. کانال چهارم که خیلی مهم است، می‌گوید فرد در درون سیستم باید احساس کند مرتباً دارد رشد می‌کند. نه رشد مالی، بلکه رشد شخصیتی. یعنی سیستم باید برای فرد آموزش داشته باشد. اگر فرد در سیستم احساس کند چیز جدیدی به او نمی‌دهند، آهسته آهسته از سیستم جدا می‌شود. این چهار کانال با هم هستند. یعنی هیچ وقت ما نمی‌توانیم بگوییم فقط با توسعه سیاسی فرد ایرانی را با کل نظام وحدت می‌بخشیم. در کشورهای آمریکای لاتین یا آمریکای جنوبی، اتفاقاً توسعه سیاسی هست،

احزاب آزادند، حزب کمونیست چین، شوروی همه جور هست. حتی سازمان‌های چریکی بزرگ مثل توپاماروها قانونی شده‌اند، یعنی توسعه سیاسی هست، اما فقر و فلاکت و عقب‌ماندگی هم بسیار زیاد است. یکی از اختلاف‌های من با دوم‌خردادی‌ها همین است که بعدها و در دوره دوم برای من روشن شد. اینها به مسائل اقتصادی - اجتماعی یا ارزشی یا تعلیماتی چندان بها نمی‌دهند. در ابتدا هم این را نگفتند که به لحاظ اقتصادی چه می‌اندیشند. ولی حالا برای من روشن شده است که دوم‌خرداد از نظر اقتصادی همان سیاست‌های کارگزاران را تعقیب می‌کند و شاهدش هم این است که دو تن از چهره‌های مهم کارگزاران، از برنامه‌ریزان و گردانندگان اقتصادی دولت آقای خاتمی هستند. عملاً می‌بینیم اقتصاد دولت آقای خاتمی را سیاست‌های کارگزارانی می‌گرداند. در جهانی شدن و

رفتن در بازار جهانی، همان سیاست آقای هاشمی را تعقیب می‌کنند، منتها هیچ وقت این را اعلام نکردند. این هم اختلاف دیگر ماست. اینها را چه از زمان ایران فردا و چه قبل از ایران فردا می‌گفتیم. مثلاً من در برابر جهانی شدن از سال ۱۳۶۹ - ۱۳۶۸ که موضوع جهانی شدن در زمان ریگان و بوش پدر مطرح شد، همیشه موضع داشتیم، اما دوم‌خرداد هنوز هم موضع روشنی ندارد.

■ این که عده‌ای پیشنهاد می‌کردند شما کاندید ریاست جمهوری بشوید و در کنار خاتمی هم از آن حمایت می‌کردند، به دلیل فقر بعد اقتصادی - اجتماعی در جریان دوم‌خرداد بود؟

□ بله، به هر صورت این تفاوت‌ها وجود داشت. منتها من هیچ وقت مایل نبودم که این تفاوت‌ها را طرح یا موضوع تبلیغات کنیم، چون در همان جریان توسعه سیاسی، ما دوم‌خردادی‌ها را در واقع جلودار تلقی می‌کردیم. من به دوستان ملی - مذهبی خودمان می‌گفتم آنقدرها هم خودتان را از دوم‌خرداد جدا نکنید. ما باید خودمان را در بعد سیاسی با آنها تطبیق بدهیم. هنوز هم قبول دارم و از این عدول نکرده‌ام. ولی خوب، به هر حال انسان باید نقدهایی که به ذهنش می‌رسد بگوید. به هر صورت ما ابعاد پیش‌بینی نشده‌ای درون جنبش دوم‌خرداد داشتیم که یکی از آنها اجرای سیاست‌های تعدیل به سبک دولت قبلی بود. من خودم معتقد به تعدیل هستم. منتها تعدیلی که نسخه‌اش را خودمان بنویسیم، نه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول! نه سیاست‌های تعدیل کارگزارانی. این سیاست‌های تعدیل کارگزارانی، یک ویژگی دارد و آن این که شما ممکن است همکاری‌ها و حتی هماهنگی‌هایی با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول داشته باشید، این ایرادی ندارد. اما یک وقت به صورت "شیفته" به آنها می‌نگرید. یعنی هر چه آنها گفتند، شما بدون تأمل، بدون کوشش برای بومی کردن آن سیاست یا تطبیق دادن با شرایط ایران، در بسته و چشم بسته اجرا می‌کنید؛ درست مثل مدرنیست‌های صدر مشروطه. تقی‌زاده گفته بود که ایران باید از نوک ناخن تا فرق سر فرنگی بشود، یعنی چشم بسته هر چه آنها می‌گویند تقلید کنیم. من با این مخالفم.

■ حتی در خود انگلستان هم مارگارت تاچر هیتتی برای خصوصی کردن مأمور کرد. اینها مطالعه کردند و گفتند این بخش از صنایع را دولت نگاه‌دارد، این بخش از صنایع را به خود کارفرما بفروشیم، این بخش را سهامی کنیم و سهامش را به کارگرها بدهیم،

ویژگی ملی - مذهبی‌ها به لحاظ نظری تقدم منافع ملی بر جهان - وطنی است

ما ابعاد پیش‌بینی
نشده‌ای درون جنبش
دوم‌خرداد داشتیم
که یکی از آنها اجرای
سیاست‌های تعدیل
به سبک دولت قبلی بود.
من خودم معتقد
به تعدیل هستم،
منتها تعدیلی که
نسخه‌اش را خودمان
بنویسیم، نه بانک جهانی و
صندوق بین‌المللی پول

این بخش را هم خصوصی کنیم. دولت ما رگارت تا چریک نسخه واحد برای همه صنایع اش نیچید.

بله! ولی اینجا چشم بسته سیاست تعدیل را پذیرفتند. نمی گویم آقای خاتمی هم عین کارگزاران است، ولی رهبری اقتصادی را به دست کارگزاران داده است. آقای دکتر حسین نمازی که وزیر دارایی بود، با آقای نوربخش دو قطب مخالف بودند، ولی این نوربخش بود که در کابینه حاکمیت داشت. نمازی در آن چهارسال به کلی منزوی بود. منتها هم روی نجابت شخصی و هم ملاحظات ملی و اسلامی سکوت اختیار کرده بود، وگرنه نمازی اصلاً مخالف بود. همه حرف ما این است که دوم خرداد در این بعد یا برنامه مستقل نداشت و یا اعلام نکرد. یا درباره ارزش ها به لحاظ فرهنگی، من نمی خواهم این را قاطع بگویم که صورت تهمت داشته باشد. ولی احساسم این است که بخشی از دوم خرداد جا پای روشنفکران قبل از مشروطه مثل آخوندزاده و... گذاشته است، یعنی همه اش می گوید ارزش های غربی. ما هم می گویم خیلی خوب! ارزش های غربی و مدرنیسم خوب است، اما تلاش می کنیم تا برای اینها زمینه های مذهبی یا زمینه هایی از منابع اسلامی قرآن، نهج البلاغه و سیره ائمه در بیاوریم. اما بسیاری از فعالان جنبش دوم خرداد به این کارها، کار ندارند. این "از قرآن استخراج کردن مفاهیم" جرم نیست. در واقع ما می خواهیم مفاهیم مدرنیته را ریشه دار کنیم، اصالت درونی، اصالت ملی، اصالت دینی - اسلامی بدهیم، فکر نمی کنم ما اینجا خطایی کرده باشیم.

■ در تحلیل برخی از مخالفان طیف های ملی - مذهبی این نکته به چشم می خورد که جریان فوق در همراهی کردن حرکت دوم خرداد به دنبال مقاصد خاص خود می باشد. حتی تا جایی در این نظریه پیش می روند که آنها را به توطئه جهت براندازی نظام متهم می کنند. هر چند که در رویه حقوقی اصل بر برائت است، اما از منظر استراتژیک چه شواهدی در دست است که خلاف این مدعا را اثبات می کند؟

□ در سرمقاله های ما در نشریه ایران فردا، موارد بسیاری هست که ما از موضع دلسوزی برای نظام، برای این که بماند، برای این که از نقاط ضعف و ندانم کاری هایش خالی بشود، به عکس نقاط قوتی بیاید که موجب بقا و ثبات و دوامش بشود، مطرح نمودیم. من منتقدی بودم که چون بی خودی از هر چیزی تعریف نمی کردم، بنابراین چهره ام شاید چهره عبوس و تلخی بوده، ولی مثل پدری برای فرزندان و یا برادرانه از سر دلسوزی ایرادهایشان را تذکر داده ام. ممکن است من پیش نظام منفور باشم، ولی پیش خودم و خدا از این جهت راضی هستم که صددرصد برای ثبات و برای دوام نظام بعد از انقلاب حرف می زنم. من اصلاً تصور نظامی به غیر از نظام جمهوری اسلامی که بعد از انقلاب آمده نمی توانم داشته باشم، منتها خالی از معایبش. چون معایبش موجب فقر و انحطاط و رو به مرگ رفتنش می شود. حالا در مورد دوم خرداد هم باز ما همین حرف را می زنیم. ما برای این نقد می کنیم که بتواند بماند و به حیات و رشد و تکاملش ادامه بدهد. اگر ایرادی می گیریم برای این است که خالی از ایرادش کنیم. ما برای خودمان هیچ سهمی قائل نیستیم. حتی الان بیایند با اصرار بخواهند به بنده پست و مقامی بدهند، بنده قبول نمی کنم، چون دیگر نه توانش را دارم، نه علاقه و

شوقی. آرزویم این است که حرف های درست و دلسوزانه را بشنوند تا کار مملکت و خودشان و دولتشان اصلاح شود. در هر صورت، در مورد نسبت براندازی که به ما دادند، تقریباً خودشان هم دیگر معتقد نیستند که نیت براندازی بوده است. حتی طیفی که قصد ریشه کن کردن و ضایع کردن ما را داشت، به این رسیده که ما نیت براندازی نداشته ایم. اگر زمانی هم کاندیدای مجلس شدیم، دیدیم تریبون مجلس جایی است که می توانیم برویم حرف هایمان را بزنیم، به امید آن که روی عده ای مؤثر بشود. من آرزو دارم که حرف هایی را که می زنم (چون حرف هایمان را از جان و دل می گویم، با تجربه و با عمرم) مورد توجه واقع شود، بیش از این را نمی خواهم. حالا جنبش دوم خرداد هم یا خیال می کند ما مخالفش هستیم یا خیال می کند ما رقیب او هستیم. در حالی که من هنوز هم اعتقاد دارم جنبش دوم خرداد در جهت توسعه سیاسی پرچم دار است و ما خودمان را با آن تطبیق می دهیم. این ایرادهایی را که می گویم، برای این است که نهضت دوم خرداد، نهضت موفقی بشود. توسعه سیاسی به تنهایی نمی تواند مملکتی را نجات دهد. گیریم که به آرزوها و آمال توسعه سیاسی دست یابیم و مردم سالاری کامل بشود. آمریکای لاتین همین طور است. برزیل بزرگ ترین کشور آمریکای جنوبی است. یکی از بزرگ ترین کشورهای دنیاست. استعدادهای بسیاری هم دارد. ولی از اسیرترین و بدهکارترین کشورهای جهان هم هست. فقر و فلاکت در کنار غنا و ثروت بسیار عظیم. فقری که بهره انسان ها از انسانیت تنها این است که دو پا و دست دارند و حرف می زنند و آلا هیچ سباهتی به انسان ندارند. آخر اینها که حکایت از سعادت مندی برزیل یا ملت های آمریکای جنوبی نمی کنند، در حالی که دموکراسی سیاسی هم دارند.



مجله مطالعات فرهنگی
مجله علوم انسانی

